

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

امروز خیلی تاخیر شد نه یک کمی به هر حال ان شاء الله امیدواریم، عرض شد به اینکه مرحوم نائینی در اینجا مطلبی را که آوردند در مقدمه‌ی بحث واجب مطلق و مشروط فرق بین قضیه‌ی خارجیه و بین قضیه‌ی حقیقیه، عرض کردیم این را ایشان جای دیگری هم دارند خیلی هم تکرار می‌کنند و به این ذهنیت این بود که شاید تصور عمومی این بود که مثلاً در تصورات اصولی‌ها خطابات شرعی از قبیل قضایای خارجیه هستند و ایشان می‌خواست بگوید نه از قبیل قضایای حقیقیه هستند آن وقت فرق بین این دو تا را اول سعی بکنند ایشان بیان بکنند و آثاری که دارد و در خلال بحث‌های آینده هم عرض کردم آثاری را، می‌گویم این چون یک اثر واحد نبوده جاهای مختلف همین مساله‌ی فرض کنید مثلاً که عام بعد از تخصیص آیا مجاز است یا نه یکی از جاهاست.

البته عرض کردم در امور اعتباری جهت واحده‌ای نیست نکته‌ی واحده‌ای نیست، نکات متعددی هست، یکی از نکاتش این است که اگر گفت اکرم العلماء و ما در شهر ۲۰ تا عالم داریم می‌گویند اکرم العلماء یعنی اکرم این ۲۰ نفر آن وقت اگر گفت ۲ نفر لا تکریم فساق العلماء ۲ نفر را خارج کرد می‌شوند ۱۸ نفر، پس لفظ اکرم العلماء که برای ۲۰ تا بود استعمال شد در ۱۸ نفر می‌شود مجاز، یک تصور دقت کردید این جوری.

مرحوم نائینی می‌خواهد بگوید نه اکرم العلماء برای علماست بعدش هم که تخصیص خورد باز هم علماست، یعنی اکرم العلماء نرفته روی عنوان ۲۰ نفر که حالا ۲ تایش خارج شدند ۱۸ تایش مجاز باشد، اکرم العلماء برای قضیه‌ی حقیقی بود هر کدام عالم بود، روی ۲۰ نفر انطباق پیدا می‌کرد بعد ۲ نفر را خارج کردند الان روی ۱۸ نفر باز هم اکرم العلماء صدق می‌کند دقت کردید؟

یکی از حضار: اگر نائینی که منحل می‌شود که نباید چنین حرفی نائینی می‌زد چون اول منحل به ۲۰ تا شد بعد از آن ۲ تا برداشته شد. آیت الله مددی: خوب منحل شدن به ۲۰ تا به نحو قضیه‌ی حقیقیه نه اینکه این خارج معین مراد است، می‌خواستند این را بگویند یعنی معلوم شد؟ این تفکراتی بوده در اصول. البته در اینجا بحث زیاد است حالا یک بخش این قسمت است که این خیال می‌کردند مجاز می‌شود چون اول عدد معینی بود بعد یک چند نفری خارج شدند لذا این حالت مجازی را پیدا می‌کند بعد توضیحاتی که بعد عرض می‌کنیم، بله.

بعد ایشان می فرمایند که قضیه ی خارجیّه ولو به صورت کلی نیست نه کاسب است نه مکتسب است ز

وهذا بخلاف القضية الحقيقية ، در صفحه ی ۱۷۲

فإنها تكون كبرى لقياس الاستنتاج ويستفاد منها حكم الافراد ، حكم افراد و لذا در شکل اول استنتاج می کنیم نتیجه می گیریم.

كما يقال : زيد مستطيع وكل مستطيع عليه الحج فزيد يجب عليه الحج ، البته این مثال ایشان خیلی روشن نیست چون هم صغرایش هم کبرایش تبعدی هستند هر دویش این که مستطیع کیست خودش اختلافی است بین علما ، اینکه کل مستطیع بجهب علیه الحج این هم مراد اینکه آیا مستطیع ، آن مستطیعی که بجهب علیه الحج مثلا یعنی توانایی جسمی یا اینها این اعتبارات قانونی است ، مثل این مثال بهترش این است که زید انسان و کل انسان فانی و کل انسان یموت فزید یموت .

ولا يتوقف العلم بكلية الكبرى على العلم باستطاعة زيد ، در کلیت کبری نمی خواهد

ووجوب الحج عليه ، كما كان يتوقف العلم بكلية القضية الخارجية على العلم بكون زيد في العسكر وانه قد قتل ، بل كلية الكبرى في القضية الحقيقية انما تستفاد من قوله تعالى «ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا ، آن کلیت را از اینجا در آوریم نه اینکه چون مستطیع بجهب علیه الحج از آن مثلا کبری .

بعد ایشان وارد همین نزاعی که شما آن روز فرمودید شدند خیلی به نحو معروف و اشکال معروف به شکل اول که کبرویت شکل اول متوقف است بر اینکه علم به صغری باشد ، علم به صغری هم متوقف است بر کبرویت او . اگر گفت العالم متغیر خیلی خوب کل متغیر حادث این وقتی درست است که ما بدانیم که عالمی که متغیر است حادث است اگر ندانیم خوب نمی توانیم بگوییم کل متغیر ، پس اینکه عالم حادث است متوقف است بر کل متغیر حادث ، از آن طرف هم کل متغیر حادث مبنی است بر اینکه عالم حادث باشد ، حادث بودن آن عالم را هم می خواهیم به کل متغیر حادث اثبات بکنیم این یک اشکال معروف .

وبما ذكرنا ظهر : ان ما أشكل عرض کردم کلمه ی اشکل در لغت عرب لازم است متعدی نیست اینکه در کلمات اصحاب ما اشکل آمده این درست نیست غلط است ، باید بگوید ما اشکل این طوری باید بخواند یا ماستشکل علی الشکل الاول استشکل باید گفته بشود.

على الشکل الأول الذي هو بدیهی الانتاج ، چون در قضایا در منطق گفتند بدیهی شکل اول است .

من استلزامه الدور - حيث إن العلم بالنتيجة يتوقف على العلم بكلية الكبرى ، والعلم بكلية الكبرى يتوقف على العلم باندراج النتيجة فيها - فإنما هو لمكان الخلط ، بعد إيشان می گوید این اشکال حل می شود .

لمكان الخلط بين القضية الخارجية والقضية الحقيقية ، چون در قضیه ی خارجیہ اینطور است ، کلیت کبری متوقف است بر اینکه صغری داخلش باشد . اما در قضیه ی حقیقیہ اینطور نیست اینها خلط کردند بین قضیه ی خارجیہ و حقیقیہ ، حالا ما با مرحوم نائینی مطلبی نداریم آقایان اینقدر بی شعور نبودند که این حرف ها را خلط بکنند ، کل متغیر حادث را بیابند خلط بکنند به قضیه ی خارجیہ که مثلاً زید فی العسکر و کل من فی العسکر قتل فزید قتل ، این شبیه قضیه ی خارجیہ بود ، لمكان الخلط بين القضية الخارجية والقضية الحقيقية ، به شوخی اشبه است کلام ایشان .

فان في القضية الحقيقية لا يتوقف العلم بكلية الكبرى ، خوب اینها می گویند يتوقف چه می گوید لا يتوقف .

على العلم باندراج النتيجة فيها ، بل كلية الكبرى انما تستفاد من مكان آخر ، اینها تمام بحثشان مکان آخر است دیگر ، تمام بحثی که دارند آن مکان آخر است که شما از کجا گفتید کل متغیر حادث ، این را از کجا گفتید . می گویند کما عرفت این کما عرف برای آیہ ی مبارکه بود چه ربطی به مطالب خارجی دارد مثل العالم متغیر و کل متغیر حادث لذا این بحث سنگینی دارد برای خودش که راه حصول کبری چیست حالا یا وجدانی است یا فلان ، از آن حرف هایی که زدند ، غرض اینکه ایشان فرمودند ، خلط کردند بین قضیه ی خارجیہ و قضیه ی حقیقیہ به شوخی اشبه است نه کسی خلط نکرده است ، بحث همان است که بله آقا ؟

یکی از حضار : خارجی و حقیقی در هر دو هست .

آیت الله مددی : نه در قضیه ی خارجیہ باید علم داشته باشیم چون کل من فی العسکر قتل باید بدانیم که زید هم در عسکر بوده و قتل والا اگر می دانیم که زید در عسکر بوده و نمی دانیم کشته شده نمی توانیم بگوییم کل من فی العسکر ، لکن این قضیه ی خارجیہ است ربطی به قضیه ی حقیقیہ ندارد .

آن که ما در شکل اول داریم و در علوم داریم شکل اول اصلاً قضیه ی حقیقیہ است خارجیہ نیست اصلاً کلاً ، خلط بین این دو تا نشده است . العالم متغیر ، مثلاً الانسان ، زید انسان و کل انسان يموت این خودش باید کل انسان يموت ثابت بشود حالا در علوم طبیعی ثابت بشود ، در هر جایی در جای خودش باید ثابت بشود و الا اگر ثابت شد که چون داریم ما یک نظریه ای در طب هم داریم که انسان طبیعتاً نمی میرد به عوامل خارجی یعنی عمر ابد می شود برای انسان تصور کرد ، آن خصلت هایی را که در انسان هست آنچه که در بدن وارد می شود

آنچه که میکروب‌ها می‌آید، بتوانیم دقیقا آنها را کنترل بکنیم و مضاد آنهاضد آنها را انجام بدهیم و سلول‌ها رشد خودشان را انجام بدهند این عمر ابدی پیدا می‌کند دائمی پیدا می‌کند، این یک نظریه‌ای است اصلا، یعنی اصلا فی نفسه آیا انسان اگر تمام جهات هم مطرح بکند باز هم می‌میرد یا نمی‌میرد، دقت فرمودید؟ این خودش ربطی به قضیه‌ی خارجیه ندارد این اصلا ربطی به قضیه‌ی خارجیه ندارد.

اینکه زید انسان این بله این قضیه واقع است اما کل انسان يموت خود این را باید رفت روی علوم طبیعی آنجا، آنجا یک بحثی دارند که قسمتی از بدن خواهی، نخواهی از بین می‌رود، ولو شما تمام شرایط نمی‌خواهم حالا وارد طب بشوم این در طب قدیم هم هست‌ها خیال نکنید یک چیز جدیدی است، در طب قدیم هم یک نظریه هست که انسان نمی‌میرد ابدی است، مثلاً مساله‌ی امام زمان هم مساله‌ی طبیعی است، طبیعی همان است که باشد زنده باشد، مردن امر غیر طبیعی است و الا اگر مراعات آن جهات بشود این عمر طبیعی است این عمر ندارد محدودیت عمری ندارد.

لذا اینها آمدند در طب قدیم که قسمت‌هایی از بدن انسان نمی‌خواهم حالا اسم ببرم، اینها محدودیت عمری دارند اصلا تمام می‌شوند تمام جهات بهداشتی هم مراعات بشود تمام نکات هم دقت کردید این ربطی به قضیه‌ی خارجیه و قضیه‌ی حقیقیه، خلط نشده ایشان کم لطفی فرمودند اینکه کل متغیر حادث این هم همینطور است، چون ممکن است آن آقا بگوید العالم متغیر این تغیر برای ظواهر است آن حقیقت واحد است حقیقت ثابت مانده است یک عبارتی دارند که در قرن هفدهم بیشتر در اروپا مطرح شد به عربی من شنیدم اسمش اما به فارسی نمی‌دانم چه می‌گویند المادة لا تقنی و لا تستحدث، که ماده اصلا نه فانی می‌شود نه درست می‌شود، ما به فارسی داریم این عبارت، المادة لا تقنی و لا تستحدث.

یکی از حضار: یک قانون بقای ماده و انرژی داریم.

آیت الله مددی: ما در عربی این جوری است که اصلا نه از بین می‌رود و نه درست می‌شود یعنی ابدی است، یعنی اینکه متغیر این تغیری که شما می‌بینید برای مظاهر ظاهری ماده است خود ماده تغیر پیدا نمی‌کند و چون تغیر پیدا نمی‌کند قدیم است حادث نیست، غرض این بحث ربطی به قضیه‌ی حقیقیه و ملتفت شدید، ربطی به قضیه‌ی حقیقیه و خارجیه و این نمی‌دانم حالا این اصطلاح را در فارسی من یاد نمی‌آید دیده باشم این در فیزیک یک کتاب‌های فیزیا یا فیزیک عربی این عبارت متعارف است، به نظرم در قرن هفدهم یا هجدهم یکی از این غربی‌هاست که این نظریه را مطرح می‌کند به اسم او هم مشهور است حالا یادم رفته است اسمش نیوتن نه یکی دیگری چیزی شبیه به آن مطرح می‌کند به عربی این طور است عبارت اما یادم نمی‌آید مثل آن لفظ آن روز که به فارسی خدمتان عرض کردم، به فارسی اش

یادم نمی آید این عبارتش این است که المادة لا تقنی ولا تستحدث ، اصلا ماده و لذا العالم متغیر این تغیر ، تغیر صوری است مظاهرش عوض می شود و الا ماده اش یکی است و لذا العالم قدیم لیس حادثا ، این عالم که می گوید شما حادث این اصلا ربطی به قضیه ی خلط بین قضیه ، روشن شد ؟ یک بحث دیگری است اصلا ایشان کم لطفی فرمودند خدا رحمتشان کند .

بعد هم اینکه می فرمایند کما عرفت لله علی الناس حج البيت اصلا این جور قضایا جزو قضایای چیز نیستند اینها جزو منطق نیستند اینها اعتبارات قانونی هستند اعتبارات قانونی از این بحث شکل اول و اینها خارج است منطق برای علوم حقیقی است اصلا ایشان کم لطفی اینجا فرمودند .

به هر حال من فعلا وارد این بحث نمی شوم اینها چند جهت دارد نه اینکه یک جهت دارد چند تا دیگر بخواهم ، که اینها را خوب بود من الان اعتقاد این است نمی دانم الان در حوزه های ما رسم شده یا نه ، حوزه های ما قدیما که همین حاشیه ی ملا عبدالله را می خواندند بعد از حاشیه ی ملا عبدالله برمی داشتند منطق مرحوم مظفر را می خواندند ، منطق مظفر با حاشیه ی ملا عبدالله فرقی در چاپ است آن چاپ قدیم است این چاپ جدید است ، فکر یکی است ، فکر که عوض نشده است .

من فکر می کردم الان نمی دانم در قم رسم شده همراه با منطق ارسطویی منطق های دیگر را هم مطرح بکنند یکی نباشد ، که یکی یکی حالا اینطور تا نتایج دریاید ، غرض اشکالاتی که ، حتی مرحوم آقای بروجردی هم یک حرفی دارد که این اشکالاتی را که در قرن سیزده یا چهارده میلادی آقایان ، چهارده که نه ، هفده ، هجده ، شانزده ، هفده ، آقایان غربی ها به تفکرات ارسطویی کردند این تقریبا معاصر است با مرحوم ملا محمد امین استرآبادی ایشان هم در همین اشکالات را می کند ، این اشکال کبری و به شکل اول دارد خود ملا محمد امین ، خیلی لطیف است اطلاعات خوب بوده کتب فلسفه ی آن زمان را دیده کتب منطق ایشان هم اشکال می کند ، اصلا می گوید منطق نباید منطق صوری باشد ، همین حرفی که الان می زنند . منطق را باید روی ماده حساب بکنند و در منطق قدیم ماده چیزی محصل ندارد که این کجا ، برهانیه کجا ، جدلیه کجا ، مغالطه ، ضوابطی برای ماده ندارد و لذا ایشان اعتراضش بیشتر ، البته به این صورتی که من می گویم نیست اما ایشان اشکالشان این است که اینجا در منطق آنها روی صورت رفتند الان غربی ها خوب خیلی اشکال دارند که اصلا با صورت نمی شود مسائل را حل کرد اصل مطلب ماده است نه صورت ، صورت نمی تواند کاری بکند حالا من وارد این بحث ها نشوم .

غرض به این آسانی که ایشان فرمودند کما عرفت و تمام شد این نیست ، این مطلبی که ایشان فرمودند به این مقدار نیست و این طور نیست که این مطالبی که ایشان فرمودند که به اصطلاح خلط بین قضیه ی خارجی و حقیقه آقایان کردند نه این به شوخی شبه است .

تصادفا خود ایشان می گوید: فان القضايا المعتمدة في العلوم التي يتألف منها الأقيسة انما هي ما كانت على نحو القضايا الحقيقية، اصلا اينها امور واقعي هستند المستطيع يجب عليه الحج اصلا جزو آنها نیست اصلا جزو علوم نیست.

فيرتفع الاشكال من أصله، ولا حاجة إلى التفصي عن الدور بالاجمال والتفصيل، كما في بعض كلمات أهل المعقول. كه اجمال، اينها حل نمی کند اجمال و تفصيل بله.

وقد وقع الخلط، خلط بين كه من اين را خواندم قبالا خواندم ديگر.

إذا عرفت ذلك بعد از اينكه اين شرح را می دهند، فاعلم: عرض کردم مرحوم نائینی چند جا در اصول اين را دارند اين بحث را مطرح می کنند اينجا دو قسمت:

ان الجهات التي تمتاز بها القضية الخارجية عن القضية الحقيقية وان كانت كثيرة قد أشرنا إلى بعضها، الا ان ما يرتبط بما نحن فيه من الواجب المشروط والمط، هي جهات ثلاث:

الجهة الأولى:

ان العبرة في القضية الخارجية، هو علم الأمر باجتماع الشروط، در قضيه ی خارجيه بايد بداند، مثلا می گوید برو آب بیاور می داند كه اين قدرت دارد، توانایی دارد، آب موجود است.

وما له دخل في حكمه، فلا يوجه التكليف على عمرو مثلا بوجوب اكرام زيد الا بعد علمه باجتماع عمرو لجميع الشروط المعتمدة في حكمه: عقل بايد باشد، بلوغ باشد، قدرت باشد.

وغير ذلك مما يرى دخله في مناط حكمه، ولو فرض ان الأمر كان جاهلا بوجود شرط من شروط صدور الحكم، كمجئ بكر الذي له دخل في تكليف عمرو بوجوب اكرام زيد، فلا محالة يعلق حكمه، اگر يك شرطش چیز شد تعليق می آورد.

فلا محالة يعلق حكمه بصورة وجود الشرط، تعليق می کند، اين از اينجا می خواهد وارد واجب مشروط هم بشود.

ويقول: ان جاء بكر فأكرم زيدا، وتكون القضية الخارجية من هذه الجهة - أي من جهة تعليقها على الشرط - ملحقة بالقضية الحقيقية، اين نکته اش اين است، می گوید اينجا ولو به صورت ظاهرا قضيه ی خارجيه است لكن چون شرط می آورد اين را به حكم قضيه ی حقيقيه قرارش می دهد اين نتیجه ای است كه ایشان می خواهد بعد بگیرد.

والحاصل: ان المدار في صدور الحكم في القضية الخارجية انما هو على علم الأمر باجتماع شروط حكمه وعدم عمله، در قضیه خارجیہ .

فان كان عالما بها فلا محالة يصدر منه الحكم ولو فرض خطأ علمه وعدم اجتماع الشروط واقعا، إذ لا دخل لوجودها الواقعي في ذلك، بل المناط في صدور الحكم هو وجودها العلمي، فان كان عالما بها يحكم وان لم تكن في الواقع موجودة، وان لم يكن عالما بها لا يحكم وان كانت موجودة في الواقع الا على وجه الاشتراط بوجودها، فيرجع إلى القضية الحقيقية من هذه الجهة، فلا يعتبر في صدور الحكم في القضية الخارجية الا علم الأمر باجتماع الشرائط .

حالا من چون آخر بحث می خواهم متعرض بشویم عرض می کنیم که اصولا این سنخ طرح بحثی را که ایشان فرمودند خیلی دقیق نیست .

واما في القضية الحقيقية: فيعتبر فيها تحقق الموضوع خارجا، در قضیه حقیقیه لازم نیست علم داشته باشد، هر وقت به وجود بود این طور است

إذ الشرط في القضية الحقيقية هو وجود الموضوع عينا ولا عبرة بوجوده العلمي، لان الحكم في القضية الحقيقية على الافراد المفروض وجودها، فيعتبر في ثبوت الحكم وجود الافراد، ولا حكم مع عدم وجودها، یعنی افراد باید محقق بشوند .

ولو فرض علم الأمر بوجودها، فالحكم في مثل قوله: العاقل البالغ المستطيع يحج، مترتب على واقع العاقل البالغ المستطيع، لا على ما يعلم كونه عاقلا بالغاً مستطیعاً، إذ لا اثر لعلمه في ذلك، فلو فرض انه لم يعلم أن زيدا عاقل بالغ مستطیع لترتب حكم وجوب الحج عليه قهرا بعد جعل وجوب الحج على العاقل البالغ المستطیع، كما أنه لو علم أن زيدا عاقل بالغ مستطیع وفي الواقع لم يكن كذلك لما كان يجب عليه الحج، فالمدار في ثبوت الحكم في القضية الحقيقية انما هو على وجود الموضوع خارجا، یعنی باید در خارج موضوع باشد .

من دون دخل للعلم وعدمه في ذلك . علم وعدم علم تاثیر ندارد این مقدار بس است فردا بقیه اش ان شاء الله تعالی .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين